

متن پیاده سازی شده جلسه سیزدهم خارج فقه القضا 12 مهر 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الامام علي عليه السلام اميرالمؤمنين: التقرب الي الله تعالى بمسألته و الي الناس بتركها. ما به دو نهاد در شریعت مطهر دعوت شده ایم. یکی آن چه را نیاز داریم از خداوند بخواهیم البته معنایش این نیست که به حسب روال طبیعی اقدامی نداشته باشیم. این اندیشه رقیبش می تواند دو چیز باشد یکی این که شخصی از خداوند چیزی نخواهد به این باور که از جای دیگر به دست بیاورد دوم بودند کسانی که می گفتند وقتی خدا به نیاز ما عالم است چه جای سؤال ما است؟ برای چه سؤال کنیم؟ ائمه با اندیشه ی اول و دوم مخالفت کرده اند. اندیشه ی اول این که انسان از غیر خدا بخواهد و اندیشه ی دوم این است که انسان بگوید خداوند عالم است. خواستن موضوعیت دارد و اثر دارد. فرمودند حتی نمک طعام را هم از خداوند بخواهید. حال در این روایت حضرت می فرمایند درخواست از خداوند قرب الي الله می آورد، انسان را متوجه خدا می کند و البته روشن است و يك چیز تعبدی نیست. دوم این که انسان از بندگان خدا که خود محتاج هستند چیزی نخواهد و اثرش هم این است که انسان وقتی چیزی درخواست می کند به همان اندازه تنزل می کند برعکس وقتی نمی خواهد رفعت و عظمت پیدا می کند. امیدواریم که هم حس احتیاج در ما خاموش نشود و هم حس استغنا، احتیاج الي الله و استغناء عن الناس.

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز سؤالات متعددی داریم که من ناچارم پاسخ دهم که به درس برسیم. سؤال کرده اند که شما در درس فقہتان روایت اسحاق بن یعقوب (اما الحوادث الواقعة) را ضعیف دانستید ولی در نقدی که بر آقای سید کمال حیدری داشتید به این روایت اشاره کردید و تمسک کردید فکیف الجمع؟ ما در آن بحث برایمان این حدیث موضوعیت نداشت، ما می خواستیم بگوییم توسط ائمه دعوت شده ایم، نمی خواستیم فتوا بدهیم، حکم شرعی مترتب کنیم. در آن بحثی که ما با ایشان داشتیم اگر امام هادی نفرموده باشند یا سند ضعیف باشد، اگر امام عسکری نفرموده باشند یا سند ضعیف باشد اگر امام زمان نفرموده باشند یا سند ضعیف باشد آیا مطلب غیر از آن است؟ آیا غیر از این است که ما باید در عصر غیبت به علما به روات حدیث به فقها رجوع کنیم و اگر تمسک به حدیث می شود نمک بحث است نه استدلال اصلی، ضمن این که چون سه روایت در کنار هم است مجموعه را حساب می کنیم بله در همان جا هم اگر می خواستیم فتوا بدهیم به يك حکم شرعی منسوب به امام می گفتیم حوادث واقعه سند ندارد. ضمن این که ما در این جا داریم نقل اقوال می کنیم و الا در همین جا هم ممکن است حدیث را در يك نظام حلقوی قرار دهیم و به آن تمسک کنیم. چنان که محتوای این جا هم يك محتوای خلاف عقل و عقلا نیست از این جهت با این که سند روایت ضعیف است ما برای محتوایش مانعی نمی بینیم اگر کسی مطلب را بگوید و برای نمک بحث به این روایت هم تمسک کند. علي اي حال موضع ما عوض نشده است. سؤال کرده اند که شما با مرحوم رشتی اختلافی ندارید. شما می گوید ما شرع را نگاه می کنیم آقای رشتی هم می گفت ما شرع را نگاه می کنیم، پس اختلافتان با مرحوم رشتی در چیست؟

ما شرع را نگاه می کنیم ولی چون معتقدیم موضوع دست خود عقل است داوری عقل را قبول داریم و ابهامی نمی بینیم ولی آقای رشتی می گوید ابهام دارد و باید قدر متیقن بگیریم، قدر متیقنش قاضی مجتهد است. یکی از فضلا پرسیده اند دلیل هشتمی که به حساب عروه گذاشتید همان روایات است و چیز جدیدی نیست.

همان روایات است ولی بعضا برخی از روایاتش جدید است، بله آن مجاری الامورش را ما قبلا داشتیم ولی برخی از روایاتش مثل اللهم ارحم خلفائي یا روایت منزلت فقیه در بحث های ما نبود. البته اگر ما بخواهیم کتاب بنویسیم درست است ولی الآن کلاس و تدریس است و صاحب عروه را به این عنوان آوردیم که چند روایت در کلماتش هست حال شما بگویید اگر دو سه روایت است، یکی تکراری است ولی دو تا جدید است باید بگویید هشت و نه، این حرف را من قبول دارم ولی چون می خواستم يك جا از صاحب عروه بیاورم و صاحب عروه هم جدا نکرده است لذا يك شماره زده ام.

اشکال کرده اند در بحثان گفتید اگر مطلبي امضائي شد می شود عصري، آیا احل الله البیع امضائي است؟ آیا عصري است و تابع عصر مثلا صدر اسلام است؟

من گفتم اگر يك حکمي از شارع، يك گزاره امضائي باشد می شود عصري، ثمره اش کجا ظاهر می شود؟ جایی که آن رویه ی عقلایی امضا شده برداشته شود. مثل این که کسی بگوید اسلام که آمده است برده داری را امضا کرده است، امضا کرده است و تأسیس نکرده است اگر يك اصلي برداشته شود جای این بحث است که در سیستم اسلام برداشته می شود یا نه؟ عصري می شود یا نه؟ که برخی از آن ها را ما معتقدیم که قطعاً عصري خواهد بود، شما به بیع مثال می زنید، بیع هنوز هم هست. یا نکاح شارع امضا کرده است ولی نکاح هنوز هم هست اوفوا بالعقود را امضا کرده است و هنوز هم هست شما باید يك مثالی بزنید که عصري بوده است و عصرش منقضي شده است، اسلام هم که امضا کرده است به این اعتبار که بنای عقلا است امضا کرده است، اگر این طور باشد وقتی منقضي می شود اشکالی ندارد بگوییم منقضي می شود. البته به این هم باید توجه داشت که گاهی شارع مقدس بنای عقلا را امضا می کند اما بومی خودش می کند، در این صورت فقط امضا نیست و اگر عقلا بنایشان را بردارند، حکم شارع هست اما این مطلب اولاً باید ثابت شود ثانیاً مواردی که شارع امضا می کند و هنوز هم در بین عقلا نافذ است عصري نیست، اگر مردم تا صد هزار سال دیگر هم بیع را داشته باشند شارع امضا کرده است و قبول دارد. البته اگر برداشته شود جای بحث و گفتگو دارد که ما موارد را تفصیل می دهیم که این جا جای بحثش نیست.

آخرین مطلبي هم که سؤال کرده اند این است که پرسیده اند ما اقتصاد اسلامي نداریم این مطلب درست است یا نه؟

من پنجشنبه گذشته صحبت کردم و گفتم که ما معتقدیم ما نظام اقتصاد اسلامي داریم منتهی نه با افراطی که برخی افراد نسجیده گو مطلب را می گویند. من در همین هفته برنامه ای را در شبکه ی چهار دارم که به این بحث ورود می کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل نهم اجماع است. کسانی که معتقدند فقط مجتهد باید قضاوت کند به اجماع تمسک کردند. آقای خویی در قاضی منصوب فرمود: بلا خلاف و لا اشکال. شیخ طوسی، علامه، ابن زهره، محقق یزدی حتی صاحب مفتاح الکرامه به اجماع تمسک کردند حتی مثل صاحب عروه که معمولاً آزاد اندیشی خاصی دارد و معمولاً خودش را درگیر اجماعات نمی کند. عبارتش این است: لا ینفذ قضاء غیر المجتهد و ان بلغ من العلم و الفضل ما بلغ للاجماع کما عن جماعة (این کما عن جماعة نمی خواهد بگوید اجماع منقول است).

دلیل دهم: اصل عدم نفوذ است که به وفور در کلمات می بینید چه در این باب و چه در ابواب مشابه. اصل عدم ولایت. ما یقین داریم قضاوت پیامبر و امام و فقیه نافذ است اما قضاوت غیر مجتهد را یقین نداریم که نافذ باشد. قاضی هم می خواهد در جان و مال و ناموس تصرف کند اصل می شود عدم نفوذ این همان است که امروزه در حقوق می گویند اصل عدم صلاحیت. حال این را می توانید به صورت اماره بیانش کنید و بگویید جهانی است، عقلایی است و شارع هم امضا کرده است و می توانید در قالب اصل عملی بیانش کنید اصل عدم ولایت افراد بر افراد مطابق اصل استصحاب است. ولایت امر وجودی است و عدم ولایت امر عدمی است و استصحاب مطابق امر عدمی است. وقتی شد شك می کنیم در غیر مجتهد این اصل شکسته است یا نه؟ اصل عدم ولایت داریم یا اصل عدم ترتب اثر بر قضاوتش جاری می شود. وقتی قضاوت کرد شك می کنیم اثر بر آن مترتب است یا نه؟ قبلش که نبوده حالا هم استصحاب می شود عدم ترتب اثر بر آن.

دلیل یازدهم: تحت عنوان مناسبة الحكم و الموضوع است. در این جا حکم جواز قضاوت است، نفوذ قضاوت، اعتبار قضاوت است. به بیان دقیق تر حکم ممضا بودن، موضوع، قضاوت غیر مجتهد است. قضاوت غیر مجتهد نافذ است. اگر قبول نکنیم می شود قضاوت غیر مجتهد نافذ نیست. مثل آقای نائینی می گویند تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که ما بگوییم نافذ نیست. یعنی آنی که مترتب کنیم بر قضاوت غیر مجتهد عدم نفوذ است نه نفوذ. این منصب عظیم چطور می خواهد برای مقلد

باشد؟ من مناسبة الحكم و الموضوع نعرف قطعا ان هذا المنصب ليس منصبا لكل من علم مسائل الحلال و الحرام و ان كان مقلدا.

دلیل دوازهم: آقای نائینی به يك روایت از احمد بن فضل کناسی استشهد می کند.

وسائل جلد 27 صفحه ي 147 حدیث 31: عن محمد بن مسعود عن احمد بن منصور عن احمد بن فضل کناسی قال قال لي ابو عبدالله ع: اي شيء بلغني عنكم؟ قلت ما هو؟ قال بلغني انكم اقمتم قاضيا بالكناسة به من رسیده است که شما يك نفر را نشانده اید در کناسه ي كوفه (محلي در كوفه، شاید میدان اصلی كوفه بوده، جناب زيد را هم همان جا به دار زدند) قال قلت جعلت فداك رجل يقال له عروة قتات و هو رجل له حظ من عقل نجمع عنده فنكلم و نتسائل ثم یرد ذلك اليكم قال لا بأس. وقتي امام خیالشان راحت شد که بهره اي از عقل دارد، او هم از خودش چیزی نمی گوید، به امام نسبت می دهد امام فرمودند لا بأس. جناب آقای نائینی می فرماید این خبر دلالت می کند بر این که قاضی باید مجتهد باشد. از کجا؟ به تعبیر آقای نائینی دلالت می کند که قضای مقلد امر منکری بوده است، می گوید اگر قضاوت مقلد امر منکری نبود چرا امام فرمودند شنیده ام يك نفر را گذاشته اید قضاوت می کند. یا فرمودند چه خبري است که از طرف شما به من رسیده است؟ این خبر ها چه خبري است که به من رسیده است؟ بعد که شخص توضیح داد که این انسان به شما حواله می دهد چي و چي امام فرمودند اشکال ندارد. پس از کلام امام آشکارا فهمیده می شود که قضاوت مقلد امر منکری بوده است.

باز هم اگر بگردید يك ادله اي پیدا می کنید ولي دیگر کافی است و بقیه اش به عهده ي خودتان باشد.

در بیان این دوازده دلیل ما هیچ موضعی نگرقتیم فقط ادله را بیان کردیم ولي در مرحله ي تحقیق هر چه خواهیم خواهیم گفت ولي نمی توانم از این دلیل دوازدهم از شخصیتی مثل مرحوم نائینی عبور کنم.

ما از جناب نائینی سؤال می کنیم که آیا این شد دلیل؟ این روایت دلالت می کند بر این که قاضی باید مجتهد باشد؟ چطور می شود که گاهی بزرگان ما آن هم بزرگان عظیمی مثل آقای نائینی حرف های ضعیفی می زنند!

اولا روایت ضعف سند دارد. احمد بن منصور خزائی و احمد بن فضل کناسی ناشناخته هستند. ایشان این دلیل را به صورت

مستقل بیان می کنند نه در ضمن ادله ي دیگر. به علاوه از کجای سؤال امام شما به دست آوردید که استفهام امام استفهام

تعجب و استنکار و منکر انگاری است؟ از کجا به دست آوردید که در زمان امام قضاء مقلد امر منکری بوده است؟ شاید واقعا

امام سؤال کرده اند، آمده است پیش امام، امام فرموده اند از كوفه می آیی، بله، يك خبري رسیده است. چي هست این خبر؟

خبر این است که يك نفر را گذاشته اید آن جا قضاوت کند. بله گذاشته ایم، امام هم می پرسند که ببینند شرایط را دارد یا ندارد؟

نمی توانست سؤال امام يك سؤال واقعی باشد و از وضعیت آن شخص سؤال کنند؟ علاوه بر این که ممکن است کسی بگوید

این روایت دلالت می کند که قضاوت مقلد کافی است چون وقتی گفت انسانی گذاشته ایم که حظي از عقل دارد، ما جمع می

شویم با او صحبت می کنیم، سؤال می کنیم، جواب می گیریم، به شما هم استناد می دهد، این معنایش این است که حتما او

مجتهد است یا می تواند او يك راوي باشد؟ راوي مطلع از اخبار بدون این که قدرت جمع مطلق مقید، عام خاص و ... را داشته

باشد و بفهمد. آقای نائینی برای عصر غیبت فتوا می دهد که باید مجتهد باشد در حالی که از بین روایت شاید از بین صدتا راوي

یکی هم مجتهد عصر غیبت نبود یعنی این طور نبوده است که آن ها مجتهد باشند حتی حداقل اجتهاد. امام هم که استفسال

نکردند و از ترك استفسال اطلاق فهمیده می شود. به نظر ما این روایت اگر دلالت نکند بر کفایت قضاوت مقلد نمی تواند دلالت

کند بر وجوب قضاوت مجتهد.

گاهی انسان چون ذهنیت دارد و همینطور که می گردد اموري را در صحنه می آورد که دلالت ندارد. همیشه خوب است که ما به

حداقل اکتفا کنیم اما به مهم. مثلا يك چیزی را ممکن است برایش شش دلیل بیاوریم که دو تای آن ها قابل پاسخ است ولي می

گوییم هر شش تا را بیاوریم، این کار ضرورت ندارد چون کسی که می خواهد پاسخ دهد اتفاقا همان دو دلیل را پررنگ می کند

و می گوید ادله این است. ولي اگر چهار دلیل محکم استوار بیاوریم بهتر از این است که شش دلیل بیاوریم که دو تای آن ها قابل

پاسخ است.

ما قطعا برمی گردیم ولو این که تك تك این ادله را مورد مناقشه قرار ندهیم ولي در مرحله ي تحقیق برمی گردیم. الآن می روییم به

سراغ ادله ي عدم اعتبار اجتهاد. صاحب جواهر چه می گوید، میرزای قمی چه می گوید (بنابر نسبتی که به میرزا داده اند) انشاء

الله فردا ورود می کنیم

الحمد لله رب العالمين